



□

در میانه‌ی چنین غوغایی نویسنده نمی‌تواند امید داشته باشد که تنها بماند تا بازتاب‌ها و تصاویر مورد علاقه‌ی خود را دنبال کند. تا این لحظه، تنها بودن همیشه در طول تاریخ میسر بوده است. اگر کسی چیزی را قبول نداشت، می‌توانست تا ابد ساکت بماند و یا درباره‌ی چیز دیگری سخن بگوید. امروز اما همه چیز تغییر کرده است و حتی سکوت نتایج خطرناکی دربر دارد. زمانی که امتناع از انتخاب خود یک انتخاب تلقی می‌شود و مورد نكوهش یا تمجید واقع می‌شود، هنرمند خواهی نخواهی ناچار به فعالیت خواهد شد...

□

برای مدت یکصد و پنجاه سال، نویسندگان که به جامعه‌ی تجارت‌پیشه تعلق داشتند، به‌جز چند استثناء، باور داشتند که می‌توانند زندگی شادمانه‌ی توأم با بی‌مسئولیتی داشته باشند. آن‌ها حقیقتاً تنها زندگی می‌کردند، همچنان که در تنهائی می‌مردند. اما، ما نویسندگان قرن بیستم دیگر هرگز تنها نخواهیم بود. در واقع، ما باید بپذیریم که هرگز نمی‌توانیم از این بدبختی مشترک فرار کنیم و تنها توجیه وجود ما، اگر حقیقتاً توجیهی وجود داشته باشد، سخن گفتن است. سخن گفتن، تا حد امکان برای کسانی که نمی‌توانند. ما باید این کار را برای تمام کسانی که در این زمان رنج می‌برند، انجام دهیم. سخن گفتن از هرآنچه می‌تواند مایه‌ی افتخار باشد. از گذشته تا آینده، از حکومت‌ها یا جمعیت‌های تحت ستمشان؛ هیچ ستمگری از دید هنرمند مصون نخواهد ماند. به‌همین دلیل است که زیبایی، حتی امروز و خصوصاً امروز، نمی‌تواند در خدمت هیچ جمعیت یا حزبی باشد؛ و نمی‌تواند در کوتاه یا بلندمدت بیانگر چیزی مگر رنج انسان یا آزادی او باشد. هنرمند متعهد واقعی تنها کسی است که بدون امتناع از شرکت در این کارزار، حداقل از پیوستن به نیروهای متشکل و احزاب و گروه‌ها، سرباز زند و مستقل بماند.

* * *

... انقلاب قرن بیستم (کمونیسم) برآن است که می‌تواند از پوچ‌گرایی^۴ دور بماند و همچنان با



البر کامو

ترجمه‌ی: بهزاد نجفیان

درباره‌ی عصیان

[ON REBELLION]

□

خردمندی شرقی همیشه در نیایش خود از خدا می‌خواست چنان با وی مهربان باشد که او را از زندگی در محیطی دلچسب برحذر دارد. از آنجا که ما خردمند نیستیم، خداوند ما را از این شرایط به‌دور نداشته و ما در چنین محیطی زندگی می‌کنیم. به‌هرصورت، محیط ما را برآن می‌دارد تا بدان توجه نشان دهیم. نویسندگان امروز این مسئله را به‌خوبی درک می‌کنند. اگر سخن بگویند، مورد نقد و حمله واقع می‌شوند. و اگر محافظه‌کار و خاموش باشند، سکوت آن‌ها با جنجال بسیار سرزنش خواهد شد.

آلبر کامو (۶۰ - ۱۹۱۳) احتمالاً بیش‌تر به‌خاطر رمان کنائی‌اش یعنی طاهون و دریافت جایزه‌ی ادبی نوبل ادبیات شناخته می‌شود. او هرچند، به‌تعهد سیاسی نویسنده بسیار پایبند بود ولی به «انقلاب» به‌مفهوم کمونیستی آن اعتقاد داشت. مفهوم «طغیان»^۱ یا «عصیان»^۲ را در برابر «انقلاب»^۳ کمونیستی قرار داد. این‌گزیده که در برگیرنده‌ی آزادی وی در این خصوص است از دو مأخذ برگرفته شده است، یکی سخنرانی کامو در دانشگاه اوسپالا در سال ۱۹۷۵ و دیگری مقاله‌ی بلند فلسفی او تحت عنوان «عصیان» (۱۹۱۵)



جایگزینی خدا با تاریخ به عصیان حقیقی وفادار باشد. اما در عمل، سبب تقویت اول و شکست دومی می‌شود. تاریخ در شکل خالصش هیچ ارزشی را به خودی خود به دنبال ندارد. بنابراین، فرد باید بر مبنای مقتضیات روز زندگی کند: یا ساکت بماند و یا دروغ بگوید. خشونت سیستماتیک، یا سکوت تحمیلی، درغ‌های هماهنگ و حساب شده، اصلی غیرقابل اجتناب می‌شود. بنابراین تفکر تاریخی خالص، پوچ‌گراست: این تفکر آشکارا مضرات تاریخی را می‌پذیرد و خود آماج عصیان می‌شود...

از طرف دیگر، اگر عصیان بتواند فلسفه‌ای برای خود پیدا کند، این فلسفه باید بر مبنای مرزبندی‌ها، جهل محتمل و احتمال ضرر و زیان باشد. کسی که همه چیز را نمی‌داند نمی‌تواند (حق ندارد) همه چیز را از بین ببرد. فرد عصیانگر، نه تنها به مطلق‌سازی تاریخ نمی‌پردازد بلکه با استعانت از تفکری که به طبیعت خود او تعلق دارد آن را رد می‌کند و کنار می‌گذارد. و این در حالی است که شرایط او تا حد زیادی تاریخی است. بی‌عدالتی و مرگ همگی در تاریخ به عرصه‌ی ظهور می‌رسند. با پشت پا زدن به آن‌ها، خود تاریخ را نیز زد کرده‌ایم...

مطلق‌نمایی خاص، تفکری که امروزه مدعی انقلابی بودن است با آشفتنگی بورژوازی پیوند می‌خورد و آن را تشدید می‌کند. با وعده‌ی عدالت مطلق، پذیرش بی‌عدالتی، سازش بی‌حد و مرز و مذلت را پی‌ریزی می‌کند. عصیان خود تنها هوادار نسبیست است و تنها می‌تواند سربلندی تضمینی همراه با عدالتی نسبی را متعهد شود. عصیان برای جامعه‌ای که انسان برپا می‌دارد حدی قابل می‌شود. عالم آن، عالم ارزش‌های نسبی است. به جای هم‌صدایی با هگل و مارکس، که می‌گفتند همه چیز ضروری است، تنها متذکر می‌شود که همه چیز محتمل است و در نقطه‌ای خاص در نهایت بایسته است که متعالی به خاطر محتمل قربانی شود. عصیان بین خدا و تاریخ، کمیسر و جوکی، راهی دشوار می‌گشاید که ممکن است تناقضاتی در آن پدید

آید و رشد کند. بگذارید در این راه دو نقیضه را به عنوان مثال بررسی کنیم.

یک عمل انقلابی که می‌خواهد به قول‌های آغازین خود وفادار بماند، باید متضمن توافقی فعال با نسبیست باشد. باید وفاداری خود را به شرایط انسان نشان دهد. در حالی که نسبت به اهداف خود سازش‌ناپذیر می‌ماند، تا حدامکان نظریات مشابه را پذیرا باشد و همچنانکه این قربات‌ها را هرچه دقیق‌تر مشخص می‌کند، آزادی مطلق بیان را مجاز بشمارد. باید واجد حضوری مشترک باشد که همانا توجیه‌کننده‌ی طغیان است. به ویژه، باید به قانونی مطلق که همواره امکان اظهارنظر هر فرد را ممکن می‌سازد، پایبند باشد. این راه ویژه‌ای است که عصیان را در راستایی رهنمون می‌شود که اساس آن عدالت است. در جامعه هیچ عدالتی بدون در نظر گرفتن حقوق طبیعی و مدنی بعنوان مبنا وجود ندارد. هیچ حقی بدون تحقق این دو معنی پیدا نمی‌کند. با تحقق بلادرنگ این حقوق، دیر یا زود، رسیدن به عدالتی که عصیان نوید آن را می‌دهد در دنیا فراتر از احتمال خواهد بود...

انقلاب قرن بیستم به‌طور اختیاری، در راستای سلطه‌ای جاه‌طلبانه، دو مفهوم جدانشدنی (آزادی و عدالت) را از هم تفکیک کرده است. آزادی مطلق به عدالت دست‌اندازی می‌کند. عدالت مطلق آزادی را متکر می‌شود. برای رسیدن به نتیجه‌ای مطلوب، باید این دو مفهوم مرزهای خود را در یکدیگر بیابند. هیچ انسانی شرایط خود را اگر عادلانه نباشد، آزاد نمی‌داند و برعکس اگر آزاد نباشد، عادلانه نمی‌داند...

برای خشونت نیز می‌توان استدلال مشابهی ارائه داد... عصیان تنها با اقتدار نهادهایی که خشونت را محدود می‌کنند موافق است و نه آن‌هایی که در پی نهادینه کردن خشونت هستند. فرو مردن انقلاب تنها هنگامی ارزشمند است که بلادرنگ پاداش این مرگ را دریافت کند؛ مهار کردن آن تنها در صورتی سزاوار است که نظری را

به‌خاطر آنکه خارج از چارچوب‌های تعیین شده است، نپذیرد.

... مطلق‌گرایی تاریخی اگرچه نافع نیست ولی مؤثر است؛ چرا که قدرت را به دست گرفته و نزد خود نگهداشته است و تا هنگامی که قدرت را در دست دارد، تنها واقعیت خلاق را نابود می‌کند. در حالی که سازش‌ناپذیری و عملکرد محدود حاصل از عصیان، از این واقعیت حمایت می‌کند و تنها بر آن خواهد بود که آن را بیش‌تر و بیش‌تر گسترش دهد... بدین ترتیب نوعی عملکرد و تفکر در سطحی از اعتدال برای انسان به وجود می‌آید که خود نیز بدان تعلق دارد. هر تمهدی جاه طلبانه‌تر از این حد، تناقض خود را به اثبات می‌رساند. مطلق، نه چیزی دست یافتنی و نه فراتر از هر چیز است که در طول تاریخ پدید آمده است. سیاست مذهب نیست، و یا اگر باشد، چیزی به جز تفتیش عقاید نخواهد بود. جامعه چه تعریفی از مطلق باید داشته باشد؟ احتمالاً هرکسی به نیابت از همگان به دنبال این مطلق است. اما جامعه و سیاست تنها مسئول مرتب کردن امور اشخاص به گونه‌ای هستند که هرکس فرصت و آزادی کافی داشته باشد تا این جستجوی مشترک را پیگیری کند. بنابراین تاریخ دیگر نمی‌تواند به عنوان مقوله‌ای قابل ستایش مطرح شود. بلکه تنها به مثابه‌ی فرصتی است که باید به صورتی مفید توسط عصیانی هشیار ارائه شود.

پی‌نوین:

مؤخذ این مقاله:

1- Albert Camus: Resistance, Rebellion, and Death, pp. 249, 267. Copyright 1960 by Alfred A. Knopf, Inc.

2- Albert Camus: The Rebel, pp. 288 - 93, 302. Copyright 1956 by Alfred A. Knopf, Inc.

1. revolt
2. rebellion
3. revolution
4. nihilism